

سفر نامه ترکستان و ایران

قسمت ششم - حرکت بطرف ایران

گفتیم که مقاله‌هایی را که سیاح جوان‌زنی از وضع ترکستان و ایران به کسان و دوستان خود، به ژنو میفرستاده در «ژورنال دوژنو» - روزنامه یومیژنو - بچاپ میرسیده است و به امر ناصرالدین‌شاه آن نامه‌ها را شخصی بنام میرزاعلی خان که عنوان «مترجم مخصوص» شاه عنوان داشته است بفارسی به ترجمه رسانیده و شخص دیگری به نام محمد فروینی (که نباید او را با علامه محمدفروینی اشتباه کرد) آن ترجمه را به خط نستعلیق نوشته و از نظر شاه گلزائیده بوده‌اند. اکنون دنباله مطلب:

در روز ششم نوامبر ۱۸۸۲ میلادی سیاح ما از هیات اعزامی واز ساپردوستان خود جدا و بجانب ایران رهسپار میگردد. موزر نوشته است که حالا تنها هستم و مردم بواسطه تکلیف مذهبی از من متنفر بودند و سی چون از امیربخارا واهمه داشتند مرا احترام میکردند.

وی با مترجمی بنام محمد صالح از اهل تاشکند واز جماعت سارت و با عده‌ای نوکر و خدمه سوار مسلح حرکت میکند. موزر نوشته است که رویهمرفته شصت و سه نفر سوار همراه او بودند.

نوشته است «راهی که من بعد باید طی نمایم بسیار خطرناک است چونکه در این اطراف ترکمن‌ها متصل تاخت و تاز (بقول خودشان «الامان») میکنند چنانکه هشت روز قبل از ورود من به محل موسوم به «چهارجو» ترکمن های یموت به بازار آنجا آمده و اهالی را که تاتار بوده‌اند تهپ و غارت کرده بودند.

موزر و اتباعش پس از مسافرت دور و درازی در روی آب و در خشکی در ۲۹ نوامبر ۱۸۸۲ میلادی به خیوه رسیدند. شهر خیوه را خیلی با شکوه تر از شهر بخارا یافتند.

ملاقاتها و گفتگوهای موزر با امیر خیوه بسیار خواندنی است ولی از حوصله این مقاله بیرون است.

موزر نوشته است «هرچه به پایتخت ایران نزدیکتر میشوم اسباب رفاه و آسایش و علامت تمدن بیشتر ملاحظه میشود» (صفحه ۱۹۱).

اکنون موزر به قشم رسیده است. مینویسد «قلعه قشم جزو جاهاتی است که خان قوچان بر آن حکومت دارد و خان قوچان یکی از خوانین موروثی کرت است. او جمیع ایالات (۱) حکومت خود را به اقوام خود مقاطعه داده است و از هر خانه هشت قران مالیات میگیرد. شاه ایران (۲) این گرد ها را که مابین خالک تراکمه و خالک خراسان اسباب

آن گاه نرم میکردند و آنها را در طهران بالای دروازه های شهر می‌آویختند. موزر نوشته است که راهنمای من در آنجاها ترکمنی بود «سردار» نام و موقعی که آن مرد کرد این مطالب را برای من حکایت میکرد با دقت گوش داد و سپس با آرامی گفت «سه ربع از سرهانی که به دروازه های طهران می‌آویختند سرهای خود کردها بود که به جای سر ترکمانی قلمداد میکردند و وجهش را دریافت میداشتند.

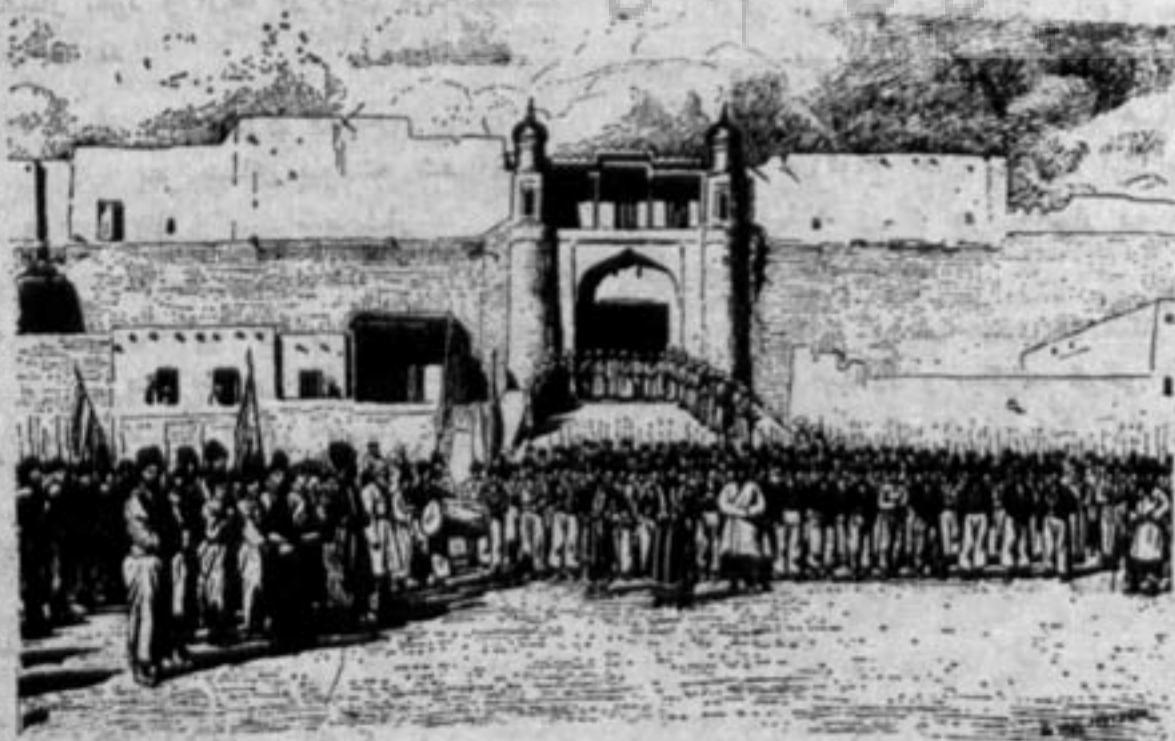
موزر نوشته است که «از وقتی که روسها آخارا تصرف کرده‌اند پادشاه ایران در آن حدود اختیاری را که بالنسبه باین جماعت کرد از دست داده بود مجدداً بدست آورده است و خوانین بهمین سبب از همسایه بودن با روس خوشوقت نیستند و از آن جمله خان قوچان محض تسلی قلب خود خیالش را به شرب صرف نموده است و همیشه طالب است که از حکمران روس ساوراء خزر که همسایه اوست دیدن نماید چونکه میداند در سر میز شامیانی فراوان صرف میشود... یکی

حفظ و حراست مردم هستند «بواسطه نزاع دائمی که در باب مذهب داشتند از کردستان وطن خودشان بیرون کرده واز سرحد عثمانی آنها را بهمازندران فرستاد و بعد به صفحات سرحدیه ترکستان روانه نمود».

این جماعت کرد میگویند دوازده نسل اجداد دارند. زندگی آنها مصروف به زراعت و حفظ و حراست قلاع خود و جنگ با تراکمه است. اتفاقاً هر وقت تراکمه را شکست می‌دادند و از آنها اسیر میگرفتند با کسانی که اسیر میشدند همانطور رفتار میکردند که از طرف ترکمنها نسبت بخود آنها شده بود

موقعی که اسیر میشدند. اسرانی را که از تراکمه میگرفتند به طهران برده در آنجا میفروختند و مخصوصاً زنهای ترکمن های تکه را بقیمت گزافی معامله میکردند. پادشاه ایران برای هر یک نفر اسیر ذکور پنج راس اسب میداد و برای هر سر بریده یک ترکمن تکه یکصد قران مرحمت میفرمود. (ص ۱۹۲).

پس از آنکه سر مجروحین را از تن جدا میکردند پوست سر را کنده و در میان



قلعه چهارجو

از آجودان‌های حکمران تدبیر خوبی‌اندیشید
یعنی در شراب شامیانی مقداری کنیاک معمولی
داخل میکرد.»

موزر ضمنا مطلبی را هم تذکر داده است
که نباید ناگفته گذاشت. مینویسد «من در این
منازل و مراحل بالباس می‌خوایدم و از بابت
شپش‌هایی که در اطاق بود صدمه می‌کشیدم»
(صفحه ۱۹۶). و نیز از جماعت‌زیکان صحبت
میدارد که ظاهرا همان گولی‌های خودمان
هستند. در باره آن‌ها مینویسد:

«جماعت زیکان در خارج دیوارهای
قلعه چادر زده‌اند و قیافه آن‌ها شبیه است به
قیافه اهالی بوهم مجارستان و مانند آن‌ها
صحرا گرد و در سرقت معروف هستند و
کارشان فال گرفتن است و اغلب تکدی
میکنند.»

خوانندگان گرامی لابد میدانند که گولی
ها در اطراف دنیا پراکنده هستند و در هر قطعه
از دنیا و در هر کشوری آن‌ها را با سامی‌گونگون
میخوانند. نگارنده عده زیادی از آن‌ها را
در اسپانیا و در بیرون شهر قرناطه (گرونادا)
دید که کوه را که از گچ است شکافته
بصورت اطاقهای خوب و پاک و پاکیزه‌ای در
آورده و در آنجا زندگی میکردند و برای
عابرین با ساز و آواز میرقصیدند و فال و کف
بینی هم میکردند. در «شاهنامه» فردوسی
داستان اینکه به حکم بهرام گور اولین بار
برای اینکه در محیط سوت و کور ایران قدری
نشاط بیاورند از هندوستان به ایران آمدند
و بعد کم‌کم از راه ایران به شمال و مغرب
رفتند و در اطراف دنیا پاشیده شدند شرحی
آمده است که بسیار خواندنی است و در
حقیقت آغاز و سرفصل تاریخ ظهور و متفرق
شدن جماعت گولی‌هاست در اطراف جهان. در
«شاهنامه» میخوانیم که بهرام گور بوسیله
نامه از موبدان شرح حال و روزگار مردم را
استفسار نمود و آن‌ها از زبان مردم تهیدست
جواب دادند:

« که آباد بینیم روی زمین
بهر جای پیوسته شد آفرین
مگر مرد درویش گز شهریار
بنالد همی وز بد روزگار
که چون می‌گسارد توانگر همی
به سر بر زگل دارد افسر همی
سر آواز رامشگران می‌خورند
چو ما مردمان را به کس نشمرند
تهیدست بی‌رود و گل می‌خورند
شهنشاه ازین در یکی بنگرد
بخندید از آن‌نامه بسیار شاه (۲)
هیونی بر افکند بویان به راه
بنزدیک سنگل (۳) فرستاد کس
چنین گفت گای شاه فریاد رس



زنان ترکمن

حواشی:

- (۱) گویا مقصود از «ایالات» قزاق و قصبات باشد (ج.ز).
- (۲) آشکار است که میرزا علی خان مترجم مخصوص ناصرالدین شاه به جای «شاه ایران» عبارت را به «اعلیحضرت» اقدس پادشاه ایران» ترجمه کرده است و بر او بحثی هم نیست چون ترجمه را با مترجم ناصرالدین شاه کرده و باید از لحاظ شاهانه بگذرانند. (ج.ز).
- (۳) نفهمیدم چه خنده‌ای داشت.
- (۴) پادشاه هند که شرح احوالش در «شاهنامه» بتفصیل آمده است.
- (۵) باید دانست که در طی کتاب «سفرنامه ترکستان و ایران» تا وقتی که موزر در آسیای مرکزی و در ترکستان است عموماً بر کر و خلمه مذکور را بنام «دوجیت» خوانده است و بر ما معلوم نگردید که آیا این کلمه به همین صورت درست است و اساساً تعلق به چه زبانی (ترکی، روسی، تاجیکی، قرقیزی...) دارد.

از آن لوردیان بزرگترین ده هزار
تر و ماده بر زخم بریط سوار
که استاد بر زخم دستان بود
وز آواز او رامش جان بود
فرستی بر من مگر کام من
برآید از آن نامدار انجمن»

کم‌کم موزر و همراهانش (۵) بجایی
میرسند که باو میگویند «ما اکنون در خاک
خان بجنورد هستیم و خان شیخ حاکم آن
نواحی که از اقوام خان بجنورد است مالیات
را جمع میکند و از هر خانوار ده قران
پول میگیرد.»

در همان نواحی موزر از شکار کردن
خود صحبت میدارد و میگوید فوجی را شکار
کرده بوده است که شاخهایش ۱۴ حلقه
میداشته و وزنش تخمیناً ۲۳ من بوده است.
کاروان سرانجام از رودخانه آترک می‌گذرد
که آب صافی دارد و به قلعه «جرمغان»
نزدیک است.

ادامه دارد